

اینجا نیویورک است؛ اما وال استریت پیدا نیست



والدن بلو [۱]

ترجمه: پرویز صداقت

منبع روزگار ما: نوشته‌های اقتصادی - اجتماعی

<http://www.rouzegarema.blogfa.com/post-52.aspx>

سه‌شنبه‌ی گذشته وقتی به نیویورک وارد شدم همان احساسی را داشتم که دو سال قبل در پی ورود به بیروت که زیر بمباران اسرائیل بود پیدا کردم - احساس ورود به یک منطقه‌ی جنگی.

مامور مهاجرت بعد از این فهمید من اقتصاد سیاسی درس می‌دهم گفت: «خب، حدس می‌زنم شماها الان باید در همه‌ی کتاب‌های درسی‌تان تجدیدنظر کنید.»

راننده‌ی اتوبوسی که سوار شده بودیم به مهمانان با این جمله خوشامد گفت: «خانم‌ها و آقایان، اینجا هنوز نیویورک است، اما وال استریت پیدا نیست، همان‌طور که برج‌های دوقلو ناپدید شدند.»

حتی نمایش‌های متداول صبحگاهی در تلویویزن نیز گویا ناگزیر بودند با خبرهای بد آغاز کنند یکی از مجریان اتفاقات غم‌انگیز را به «گره‌های چاق وال استریت (نسبت داد) که به خوک بدل شده‌اند.»

شهر بهت‌زده است و بیشتر مردم هنوز آنچه را که در دو هفته‌ی اخیر رخ داده هضم نکرده‌اند:

- در پی کاهش ۷۷۸ واحدی وال استریت در دومین دوشنبه‌ی سیاه در ۲۹ سپتامبر، که به دنبال واکنش سرمایه‌گذاران به رد طرح نجات اعجاب‌آور ۷۰۰ میلیارد دلاری جرج بوش به نهادهای مالی‌ای که در شرف ورشکستگی‌اند در کنگره‌ی امریکا اتفاق افتاد، هزار میلیارد دلار از ارزش بازار دود شد و به هوا رفت؛
 - در پی سقوط یکی از مهم‌ترین بانک‌های سرمایه‌گذاری یعنی لمان برادرز، بزرگترین ورشکستگی بانکی تاریخ امریکا یعنی بانک واشنگتن میوچل، بزرگترین نهاد پس‌انداز و اعتبار در کشور رخ داد.
 - با ملی‌کردن عملی وال استریت، تمامی تصمیمات استراتژیک اصلی در بخش مالی بر عهده‌ی فدرال رزرو و خزانهداری امریکا است و با نجات شرکت بیمه‌ی AIG شاهد این واقعیت حیرت‌انگیز هستیم که اکنون دولت امریکا بزرگترین شرکت بیمه‌ی جهان را اداره می‌کند.
- از اکتبر سال گذشته تا امروز بیش از پنج هزار میلیارد دلار از کل ارزش جاری بازار سهام نیویورک کاسته شده است، بیش از یک هزار میلیارد دلار آن مربوط به غول‌های مالی وال استریت است.

تبیین‌های متعارف دیگر بسنده نیست. رخ داده‌های خارق‌العاده نیازمند تبیین‌های خارق‌العاده است. اما قبل از هر چیز...

آیا بدترین قسمت ماجرا تمام شده است؟

نه، از حرکت‌های تناقض‌آمیز هفته‌ی گذشته چیزی مشخص نیست - گذاشتن لمان برادرز و واشنگتن میوچل نابود شوند اما AIG را در اختیار گرفتند و مالکیت مریل لینچ بر بانک امریکا را مهندسی کردند. راهبردی برای مواجهه با بحران وجود ندارد، تنها واکنش‌های تاکتیکی، مانند واکنش اداره‌ی آتش‌نشانی در پی وقوع آتش‌سوزی وجود دارد.

خرید ۷۰۰ میلیارد دلاری اوراق بی‌اعتباری که به پشتوانه‌ی وام‌های رهنی منتشر شده استراتژی نیست بلکه اساساً تلاش نومیدانه‌ای برای بازگردان اعتماد به سیستم و پیش‌گیری از تخریب اعتماد و به بانک‌ها و دیگر نهادهای مالی بدان منظور است که مانند آنچه در رکود بزرگ ۱۹۲۹ رخ داد خروج کسترده از نظام بانکی اتفاق نیفتد.

چه چیزی باعث شد مرکز عصبی سرمایه‌داری جهانی فروپاشد؟ آیا طمع‌کاری باعث این فروپاشی شد؟

طمع‌کاری دیرینه‌سال نقشی در این میان داشت. این چیزی است که کلاوس شواب، سازمان‌دهنده‌ی مجمع اقتصاد جهانی، اجتماع سالانه‌ی نخبگان اقتصاد جهانی، سال گذشته در داوس وقتی می‌گفت «ما کفاره‌ی گناهان گذشتگان را می‌پردازیم» در نظر داشت.

آیا این نشانی از حقه‌بازی‌های وال‌استریت است؟

دقیقاً. سوداگران مالی که قراردادهای مالی هر چه پیچیده‌تر مانند ابزار مشتقه ابداع می‌کردند که همه‌ی انواع ریسک را بدل به اوراق بهادار می‌کرد و از آن پول می‌ساخت بر سر خود کلاه می‌گذاشتند. مثلاً ابزارهای آتی غریبی مانند: طراحی معاوضه‌ی ریسک اعتباری که قادر می‌ساخت سرمایه‌گذاران روی وام‌هایی شرط‌بندی کنند که خود شرکت وام‌گیرنده از بانک‌ها قادر به بازپرداخت آن نبود! این همان بازار بدون نظارت چند هزار میلیارد دلاری است که AIG را ورشکست کرد.

در هفدهم دسامبر ۲۰۰۵، نشریه‌ی بررسی‌های مالی بین‌المللی جوایز سالانه‌ی خود را که یکی از معتبرترین جوایز جهانی در زمینه‌ی اوراق بهادار است این‌گونه اعلام کرد: لمان بردارز نه تنها موقعیت خود را در بازار حفظ کرد، که... با توسعه‌ی محصولات جدید و طراحی معاملاتی هماهنگ با نیازهای وام‌گیرندگان... لمان بردارز در فضای ترحیمی نوآورترین است و همان چیزهایی را انجام می‌دهد که در جای دیگر نمی‌یابید.»

نیازی به اظهار نظر نیست.

آیا این ناشی از نبود نظارت بود؟

بله همه تصدیق می‌کنند که تا امروز ظرفیت وال‌استریت در ابداع و به جریان انداختن ابزارهای مالی پیچیده‌تر فراتر از توان نظارتی دولت بود. نه این که دولت توانایی نظارت بر این را نداشتند بلکه به خاطر آن که گرایش مسلط نولیبرال طرفدار بازار آزاد دولت را از طراحی سازوکارهای موثر برای نظارت بر این بازار منع می‌کرد. مبادلات گسترده در ابزارهای مشتقه به این بحران شتاب داد و کنگره‌ی امریکا با تصویب قانونی در سال ۲۰۰۰ که ابزارهای مشتقه را از حیطه‌ی نظارت کمیسیون بورس اوراق بهادار خارج ساخت این مسیر را هموار کرد.

اما چیز فراتری در این بحران نیست؟ چیزی سیستمی؟

بله؛ جرج سروس که این رخداد را پیش‌بینی کرده بود می‌گوید آنچه ما در جریان داریم بحران «نظام گردش غول‌آسای نظام سرمایه‌داری جهانی است که مهار خود را از دست می‌دهد.»

برای توضیح دیدگاه این سوداگر بزرگ باید گفت آنچه ما مشاهده می‌کنیم شدت‌گیری یکی از بحران‌ها یا تضادهای کانونی سرمایه‌داری جهانی است که بحران اضافه‌تولید است و تحت عنوان بحران اضافه‌انباشت یا مازاد ظرفیت نیز شناخته می‌شود.

این گرایش سرمایه‌داری در ساختن ظرفیت‌های مهیب تولیدی است که به سبب نابرابری‌های اجتماعی که قدرت خرید مردم را محدود می‌سازد، فراتر از ظرفیت مصرف جمعیت است. از این رو، سودآوری کاهش می‌یابد.

اما بحران اضافه‌تولید چه ربطی به حوادث اخیر دارد؟

خیلی. ولی برای درک ارتباطات باید به عقب بازگردیم به به اصطلاح دوران طلایی سرمایه‌داری معاصر یعنی دوره‌ی ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵.

این دوره‌ی رشد سریع هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای کم‌توسعه‌یافته بود. رشدی که تا حدودی به سبب بازسازی گسترده‌ی اروپا و شرق آسیا بعد از ویرانی جنگ دوم جهانی و تا حدودی ناشی از نظم نوین اقتصادی - اجتماعی بود که تحت دولت کینزی نهادینه شده بود. در نظم نهادی، نکته‌ی کلیدی کنترل دولت بر فعالیت‌های بازار، بهره‌گیری گسترده از سیاست مالی و پولی برای به حداقل رساندن تورم و رکود و نظام دستمزدهای نسبتاً بالا برای تحریک و حفظ تقاضا بود.

پس کجای کار غلط بود؟

البته، این دوره‌ی رشد بالا در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، وقتی تورم رکودی، یعنی همزیستی رشد اندک و تورم بالا، که اقتصاد نوکلاسیک وقوع آن را تصور نمی‌کرد، اقتصادهای مرکز را فرا گرفت به پایان خود رسید.

اما تورم رکودی صرفاً نشانه‌ای از علتی عمیق‌تر بود: بازسازی آلمان و ژاپن و رشد سریع اقتصادهای در شرف صنعتی شدن مانند برزیل، تایوان و کره‌ی جنوبی، ظرفیت تولیدی تازه‌ای ایجاد کرده بود و رقابت جهانی را تشدید کرد، در حالی که نابرابری‌های اجتماعی در داخل کشورها و در میان کشورها در سطح جهانی، رشد قدرت خرید و تقاضا را محدود ساخت و از این رو سودآوری را کاهش داد. به سبب افزایش وسیع قیمت نفت در دهه‌ی ۷۰ این وضعیت وخیم‌تر شد.

سرمایه‌داری چه‌گونه تلاش کرد بحران اضافه‌تولید را مهار کند؟

سرمایه سه راه‌گریز از معضل اضافه‌تولید را آزمود: تجدید ساختار نولیبرالی، جهانی‌سازی و مالی‌گرایی.

تجدیدساختار نولیبرالی چیست؟

تجدید ساختار نولیبرالی به شکل ریگانیسم و تاچریسم در شمال و تعدیل ساختاری در جنوب بود. هدف، تقویت انباشت سرمایه بود و از دو طریق این کار انجام شد: (۱) با حذف موانع دولتی بر روی رشد، بهره‌گیری و جریان سرمایه و ثروت، و (۲) با توزیع دوباره‌ی درآمد از طبقات فقیر و میانی به ثروتمندان بر اساس این نظریه که ثروتمندان آن‌گاه انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری می‌یابند و رشد اقتصادی حیاتی دوباره می‌گیرد.

واقعیت آن است که تجدیدساختار نولیبرالی که طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در جهان عمومیت یافت دستاورد اندکی در زمینه‌ی رشد داشت: میانگین رشد جهانی در دهه‌ی ۹۰ معادل ۱/۱ درصد و در دهه‌ی ۸۰ معادل ۱/۴ درصد بود، در حالی که در دهه‌ی ۶۰ این رشد به طور متوسط ۳/۵ درصد و در دهه‌ی ۷۰ معادل ۲/۴ درصد بود. در این دو دهه سیاست‌های مداخله‌گر ایانه‌ی دولتی حاکم بود. تجدید ساختار نولیبرالی نتوانست از رکود خلاص شود.

واکنش جهانی‌سازی به این بحران چه بود؟

دومین راه‌گریز سرمایه‌ی جهانی برای مقابله با بحران «انباشت گسترده» یا جهانی‌سازی، یا در هم‌آمیزی سریع مناطق شبه‌سرمایه‌داری، غیرسرمایه‌داری یا پیش‌سرمایه‌داری در اقتصاد بازار جهانی بود. رزا لوکزامبورگ، اقتصاددان مشهور انقلابی آلمانی، بسیار پیش‌تر این را لازمه‌ی تحکیم نرخ سود در کشورهای متروپل می‌دانست. چه‌گونه؟ از

طریق مزایای دسترسی به کارگر ارزان، مزایای دسترسی به بازارهایی تازه، اگرچه محدود، مزایای دسترسی به منابع جدید فرآورده‌های کشاورزی و مواد خام ارزان، و انجام سرمایه‌گذاری‌های جدید در زیرساخت‌ها در این مناطق جدید. در هم‌آمیزی، از طریق آزادسازی تجاری، حذف موانع در برابر حرکت سرمایه‌ی جهانی و برداشتن موانع در برابر سرمایه‌گذاری خارجی انجام شد.

البته، چین مهم‌ترین منطقه‌ی غیرسرمایه‌داری بود که طی ۲۵ سال گذشته در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی ادغام می‌شد.

شمار وسیعی از شرکت‌های بزرگی که در زمره‌ی بزرگترین شرکت‌هایی هستند که در فهرست فورچون ۵۰۰ قرار دارند بخش مهمی از عملیات خود را به چین منتقل کردند تا از مزیت به اصطلاح «قیمت چینی» - مزیت هزینه‌های ناشی از کارگر ارزان ظاهراً سخت‌کوش - بهره ببرند. تا اواسط دهه‌ی نخست قرن بیست‌ویکم، تقریباً ۴۰-۵۰ درصد سود شرکت‌های امریکایی ناشی از عملیات و عواید خارجی آن‌ها، به‌ویژه در چین بود.

چرا جهانی‌سازی بر بحران غلبه نیافت؟

مشکل این راه‌گریز از رکود آن بود که مسئله‌ی اضافه‌انباشت را تشدید می‌کرد زیرا بر ظرفیت تولیدی می‌افزود. طی ۲۵ سال گذشته چین به شدت به ظرفیت تولید کالا افزود و این اثر کاهنده بر روی قیمت‌ها و سود گذاشت. جای تعجب نیست که تا حدود ۱۹۹۷ رشد سود شرکت‌های امریکایی متوقف شد. بر اساس یک شاخص دیگر که فیلیپ اوهارا، اقتصاددان، طراحی کرده است، نرخ سود ۵۰۰ شرکت برتر مجله‌ی فورچون از ۷/۱۵ در ۱۹۶۰-۶۹ به ۵/۳۰ درصد در ۱۹۸۰-۹۰ و به ۱/۳۲ درصد در ۱۹۹۰-۹۹ و ۱/۳۲ در ۲۰۰۰-۰۲ کاهش یافته است.

مالی‌گرایی چه‌طور؟

با توجه به مزایای محدود مواجهه با تاثیر رکودزای اضافه‌تولید از طریق تجدیدساختار نولیبرالی و جهانی‌سازی، سومین گریزگاه اهمیت میرمی برای حفظ و ارتقای سودآوری داشت: مالی‌گرایی.

در جهان آرمانی اقتصاد نوکلاسیک، نظام مالی سازوکاری است که از طریق آن پس‌اندازکنندگان یا کسانی که وجوه مازاد دارند به کارآفرینان یا کسانی که به این وجوه نیاز دارند می‌پیوندند تا در تولید سرمایه‌گذاری کنند. در جهان حقیقی سرمایه‌داری متاخر که سرمایه‌گذاری در صنعت و کشاورزی به سبب اضافه‌ظرفیت، سودآوری ناچیزی دارد، مقادیر عظیمی از وجوه مازاد در بخش مالی گردش یافت، سرمایه‌گذاری شد و سرمایه‌گذاری مجدد شد - یعنی بخش مالی فی‌نفسه اهمیت پیدا کرد.

حاصل، عدم‌تعادل میان اقتصاد مالی فوق‌فعال و اقتصاد واقعی راکد بود. چنان که یکی از مدیران مالی توجه کرده است: «گسست فزاینده‌ای بین اقتصادهای مالی و واقعی در چند سال گذشته وجود داشته است. اقتصاد واقعی رشد یافت... اما نه اصلاً مثل اقتصاد مالی - تا این که منفجر شد.»

آنچه این ناظر به ما نمی‌گوید این است که گسست اقتصاد واقعی و مالی یک تصادف نبود - اقتصاد مالی دقیقاً منفجر شد تا رکود ناشی از اضافه‌تولید در اقتصاد واقعی را ترمیم کند.

مسائل مالی‌گرایی به عنوان یک راه‌گریز چه بود؟

مسائل سرمایه‌گذاری در عملیات بخش مالی آن بود که در حکم استخراج ارزش از ارزشی بود که قبلاً استخراج شده بود. بله می‌توانست سود ایجاد کند، اما ارزش جدیدی خلق نمی‌کرد - تنها صنعت، کشاورزی، تجارت و خدمات می‌توانند خلق ارزش کنند.

از آن جا که سود مبتنی بر ارزشی که خلق می‌شود نبود، عملیات سرمایه‌گذاری به‌شدت نوسان داشت و قیمت سهام، اوراق قرضه، و دیگر اشکال سرمایه‌گذاری از ارزش حقیقی‌شان کاملاً جدا شدند - برای مثال، سهام تداوم رشد سهام شرکت‌های اینترنتی کاملاً ناشی از ارزش‌گذاری‌های مالی مارپیچی به سمت بالا بود و از آن پس بود که سقوط کرد.

آنگاه سود منوط به اخذ مزیت از ناشی از حرکت رو به بالای قیمت مستقل از ارزش کالاها و آنگاه فروش آن‌ها قبل از «تصحیح» قیمت‌ها توسط واقعیت، یعنی سقوط به ارزش واقعی، بود

رشد شدید قیمت یک دارایی بیش از ارزش واقعی آن به معنای تشکیل حباب است.

چرا مالی‌گرایی این‌قدر نوسان داشت؟

سودآوری مستقل از کودتاهای سوداگران است، شگفت‌انگیز نیست که بخش مالی از حبابی به حباب دیگر می‌چرخد، از یک جنون سوداگری به جنونی دیگر.

زیرا جنون سوداگری نیروی محرک آن است، سرمایه‌داری مالی‌گرا از هنگامی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ مقررات‌زدایی و آزادسازی شد تاکنون حدود ۱۰۰ بحران مالی را تجربه کرده است.

پیش از سقوط فعلی وال‌استریت، انفجاری‌ترین بحران‌ها بحران مالی مکزیکی در سال‌های ۹۵-۱۹۹۴، بحران مالی آسیا در ۹۸-۱۹۹۷، بحران مالی روسیه در ۱۹۹۶، روپاشی بازار سهام وال‌استریت در ۲۰۰۱ و سقوط مالی آرژانتین در ۲۰۰۲ بود.

حباب‌ها چگونه شکل می‌گیرند، رشد می‌کنند و منفجر می‌شوند؟

اجازه دهید به عنوان مثال از بحران مالی آسیا در ۹۸-۱۹۹۷ استفاده کنیم.

- نخست، آزادسازی مالی و حساب سرمایه در پی فشار صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا
- سپس، ورود وجوه خارجی که در جست‌وجوی بازدهی سریع و بالا بودند، بدین معنی که به سمت مستغلات و بازار سهام رفتند.
- اضافه‌سرمایه‌گذاری که به سقوط قیمت سهام و مستغلات انجامید برداشت هراس‌آمیز وجوه را به دنبال داشت – در ۱۹۹۷، ۱۰۰ میلیارد دلار طی چند هفته از اقتصادهای شرق آسیا بیرون کشیده شد.
- صندوق بین‌المللی پول سوداگران مالی را نجات داد
- اقتصاد واقعی از هم پاشید – رکود در سرتاسر شرق آسیا در ۱۹۹۸.

به رغم بی‌ثباتی گسترده، تلاش برای اعمال نظارت ملی و جهانی بر نظام مالی با زمینه‌های ایدئولوژیک مورد مخالفت قرار می‌گیرد

به حباب فعلی بپردازیم. چگونه شکل گرفت؟

سقوط کنونی وال‌استریت ریشه در حباب فن‌آوری اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ دارد، وقتی قیمت سهام شرکت‌های نوظهور اینترنتی به آسمان اوج گرفت و سپس سقوط کرد و در نتیجه در بحران ۲-۲۰۰۱، هفت هزار میلیارد دلار از ارزش بازار کاسته شد.

سیاست‌های پولی و لنگارانه‌ی فدرال رزرو تحت مدیریت آلن گرینسپن حباب فن‌آوری را تشویق کرد و وقتی آمریکا دچار رکود شد، گرینسپن کوشش کرد با کاهش کم‌ترین نرخ بهره به سطح ۱ درصد در ژوئن ۲۰۰۳ و حفظ آن در همان سطح در طول سال با رکود طولانی‌مدت مقابله کند. حاصل آن تشویق حبابی دیگر بود: حباب مستغلات.

از همان سال ۲۰۰۲ اقتصاددانان ترقی‌خواه مانند دین بیکر از مرکز پژوهش در سیاست‌های اقتصادی در مورد حباب مستغلات هشدار می‌دادند. اما، در ۲۰۰۵ بن برنانک که آن موقع رییس هیئت مشاوران اقتصادی و اکنون رییس فدرال رزرو است، رشد قیمت مسکن در آمریکا را ناشی از «عوامل بنیادی اقتصادی مستحکم» در ایالات متحده دانست؛ نه فعالیت‌های سوداگران. جای تعجب دارد که وقتی بحران عدم پرداخت وام‌های رهنی در تابستان ۲۰۰۷ پدید آمد هیچ دفاعی نداشت که بکند.

این بحران چه طور رشد کرد؟

اجازه دهید پاسخ را از زبان یکی از بازیگران اصلی بازار یعنی جرج سوروس بگوییم: «نهادهای رهنی دارندگان اوراق رهنی را تشویق کردند که وام‌های رهنی خود را بار دیگر تامین مالی کنند و قدرت خرید خود را افزایش دهند. آن‌ها شرایط دریافت وام را آسان ساختند و محصولات جدیدی معرفی کردند؛ مانند اوراق رهنی قابل‌تعدیل، اوراق رهنی که طی دوره‌های نخست صرفاً بهره‌ی آن پرداخت می‌شود و «نرخ‌های بهره‌ی اندک» نمایشی. این‌ها همه سوداگرای در واحدهای مسکونی را تشویق کرد. قیمت مسکن با نرخ‌های دو رقمی شروع به افزایش یافت. این در خدمت تقویت سوداگری بود و رشد قیمت مسکن به مالکان احساس ثروتمند بودن بخشید؛ نتیجه رونق مصرف بود که طی سال‌های اخیر اقتصاد را حفظ کرده است.»

نگاه نزدیک‌تری به این فرایند بیندازیم، بحران قصور در پرداخت وام‌های رهنی به سبب آن نیست که عرضه از تقاضای واقعی فزونی گرفته است. «تقاضا» عمدتاً به سبب جنون سوداگرای در میان سازندگان و تامین‌مالی‌کنندگان پدید آمده است که به سبب دسترسی به پول خارجی - عمدتاً از آسیا - که طی دهه‌ی اخیر روانه‌ی امریکا شده است به دنبال کسب سودهای هنگفت بوده‌اند.

اما چه گونه وام‌های رهنی پرریسک به چنین مسئله‌ی بزرگی تبدیل شد؟

چون این دارایی‌ها بعداً به همراه دارایی‌های دیگر «تبدیل به اوراق بهادار» شد، به محصولات پیچیده‌ی مشتقه‌ای تبدیل شد که «اوراق بدهی به پشتوانه‌ی دارایی‌های دیگر» نامیده می‌شود. طراحان وام‌های رهنی که با انواع مختلف واسطه‌ها سروکار داشتند که ریسک این اوراق را کم تلقی می‌کردند تا بتوانند آن‌ها را با حداکثر سرعت ممکن به سایر بانک‌ها و نهادهای سرمایه‌گذاری بفروشند. این نهادها به نوبه‌ی خود این اوراق را به بانک‌ها و نهادهای مالی خارجی می‌فروختند. هدف کسب سریع عایدی، کسب سود قابل‌توجه بود، درحالی که ریسک را به افراد ساده لوح بعدی تحمیل می‌کردند.

وقتی نرخ بهره‌ی وام‌های پرریسک، وام‌های رهنی قابل‌تعدیل و سایر وام‌های مسکن بالا رفت، بازی تمام شد. شاهد ناتوانی در پرداخت حدود شش میلیون وام رهنی پرریسک بودیم، ۴۰ درصد آنها احتمالاً طی دو سال بعد بر اساس برآورد سوروس سوخت‌شده خواهد بود.

و پنج میلیون قصور دیگر در پرداخت بدهی وام‌های رهنی با بهره‌ی تعدیل‌پذیر و دیگر وام‌های قابل‌انعطاف طی چند سال بعد اتفاق می‌افتد. اما اوراق بهاداری که ارزش آنها هزاران میلیارد دلار است پیش از آن مانند ویروس وارد نظام مالی جهانی شده است. نظام گردش غول‌اسای سرمایه‌گذاری جهانی به طور مهلکی آلوده است.

اما چه طور شد که غول‌های وال استریت مانند خانه‌های کاغذی فرو ریختند؟

در مورد لمان برادرز، مریل لینچ، فنی مه، فردی مک، و بیر استیرنز، زیان‌های ناشی از این اوراق بهادار سمی به‌سادگی از ذخایرشان فراتر رفت و آن‌ها را به پایین کشاند. و به احتمال بیشتر وقتی دفاترشان برای انعکاس مجموعه‌ی واقعی این دارایی‌ها تصحیح شد - زیرا مقدار زیادی از این دارایی‌ها خارج از ترازنامه ثبت شده بودند - سقوط کردند.

و همچنان که سایر عملیات سوداگرانه، مانند کارت‌های اعتباری و انواع مختلف بیمه‌ی ریسک، ورشکسته می‌شوند، بسیاری دیگر نیز به آنها ملحق خواهند شد. بیمه‌ی AIG به سبب ریسک بالایش در حوزه‌ی تنظیم ناشده‌ی معاوضه‌ی ریسک اعتباری سقوط کرد. این ابزار اوراق مشتقه‌ای است که سرمایه‌گذاران با خرید آنها به شرطبندی روی امکان قصور شرکت‌ها در بازپرداخت وام می‌پردازند. این اوراق اکنون بازاری ۴۵ هزار میلیارد دلاری در اختیار دارند که به طور کامل خارج از نظارت است. حجم این بازار پنج برابر بیشتر از بازار اوراق قرضه‌ی دولت امریکاست. حجم شگفت‌انگیز دارایی‌هایی که غیرقابل‌وصول شد که می‌بایست بیمه‌ی AIG را ساقط می‌کرد نظر و اشنگتن را تغییر داد و بعد از سقوط لمان برادرز، این بیمه را نجات داد.

در ادامه چه رخ خواهد داد؟

پس می‌توان با اطمینان گفت که با پیوستن بانک‌ها و نهادهای خارجی به همتایان امریکایی‌شان، ورشکستگی‌ها و ملی‌سازی‌های بیشتری در پیش است؛ سقوط وال‌استریت عمیق‌تر و رکود امریکا طولانی‌تر می‌شود و در آسیا و سایر مناطق رکود امریکا منجر به بروز رکودی می‌شود که شاید وخیم‌تر هم باشد.

دلیلش آن است که بازار خارجی اصلی چین امریکاست و چین به نوبه‌ی خود از مواد خام و کالاهای واسطه‌ای ژاپن، کره‌ی جنوبی و جنوب شرقی آسیا برای صادرات به امریکا استفاده می‌کنند. جهانی‌سازی «انزوا» را ناممکن ساخته است. ایالات متحده، چین، و شرق آسیا مانند زندانیان دربندی هستند که یک زنجیر آنان را به هم متصل ساخته است.

سقوط وال‌استریت صرفاً به سبب طمع‌کاری و نبود نظارت دولت بر بخشی فوق‌فعال نیست. در نهایت از بحران اضافه‌تولید نشأت می‌گیرد که سرمایه‌داری جهانی از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ گرفتار آن شد.

مالی‌گرایی فعالیت سرمایه‌گذاری یکی از گریزگاه‌ها از رکود بوده است، دو راه دیگر تجدید ساختار نولیبرالی و جهانی‌سازی هستند. با توجه به آن که تجدیدساختار نولیبرالی و جهانی‌سازی کمک محدودی می‌کنند، مالی‌گرایی به مثابه سازوکار برای افزایش سودآوری جذابیت یافته است. اما مالی‌گرایی نشان داده که مسیر خطرناکی است که به حساب‌های سوداگری می‌انجامد که رفاهی موقتی برای برخی فراهم می‌آورد اما سرانجام به فروپاشی شرکت‌ها و رکود در اقتصاد واقعی منجر می‌شود.

سوالات اصلی الان این‌هاست: این بحران چه عمقی دارد و چه‌قدر طول می‌کشد؟ آیا اقتصاد امریکا به حساب سوداگرانه‌ی دیگری نیاز دارد که خود را از بحران خارج سازد؟ و اگر چنین است، حساب سوداگرانه‌ی بعدی از کجاست؟ برخی می‌گویند مجتمع‌های نظامی – صنعتی یا سرمایه‌داری فاجعه‌بار که نائومی کلاین درباره‌ی آن می‌نویسد خاستگاه حساب بعدی است، اما این خود داستان دیگری است.

[1] Walden Bello, A Primer on Wall Street Meltdown, MRZINE, 3 October 2008.

والدن بلو، رییس ائتلاف رهایی از بدهی، تحلیل‌گر ارشد و استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه فیلدینگ است.

± نوشته شده در سه شنبه شانزدهم مهر ۱۳۸۷ ساعت ۹:۲۳ توسط پرویز صداقت